



رهایبی از بی‌نوری اتاق

مجان دهقان | روز نامه نگار



رفقا سلام!

با شنیدن اسم «خفاش‌های خون‌آشام» ذهن‌تون چی به ذهن‌تون می‌رسه؟ قبل از این که ذهن‌تون بره سراغ فانتزی‌های سینمایی، این خبر رو بخونید؛ «تحقیقات جدید نشان می‌دهند خفاش‌های خون‌آشام موقع بیماری از بقیه فاصله می‌گیرند، زمان کمتری را با خفاش‌های دیگر می‌گذرانند و با تعداد کمتری از هم‌گروه‌های خود معاشرت می‌کنند.»

توقع نداشته‌ترین این‌قدر متمدن باشن، نه؟

شماره پیامک ۲۰۰۰۹۹۹

شماره تلگرام ۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

تلفن تحریریه ۰۵۱۳۷۳۴۰۰۰

چند روز است که اتاق‌تان تاریک یا کم‌نور شده‌است. خاموش‌وروشن کردن لامپ و تعویض آن، بی‌فایده‌است. چراغ‌روشن نمی‌شود. چقدر در تاریکی سرکنیم تا یک کار بلد پیدا شودو به دادم‌ان برسد؟ من می‌گویم هیچی. می‌خواهیم خودمان کار بلد شویم. پس ابزارهای‌تان‌را بیاورید تا برویم سروقت خرابی لامپ. لامپ‌ها معمولاً بایک سرپیچ، سر جای‌شان قرار می‌گیرند. سرپیچ محل اتصال به سیستم برق شهری است که باعث روشنایی لامپ می‌شود. به همین دلیل خرابی سرپیچ، یکی از علت‌های اصلی روشن نشدن لامپ است. اول از همه باید بدانید که کار برق، شوخی بردار نیست. پس حواس‌تان باشد، قبل از هر چیز جریان برق را قطع کنید و فیوز را پایین بزنید. با یک نردبان یا چهارپایه خودتان را به لامپ برسانید. لامپ را باز کنید و اتصالات داخل سرپیچ را بررسی کنید. دو رشته سیم که معمولاً قرمز و آبی هستند، از داخل سقف یا دیوار به سرپیچ وصل شده‌است. اگر سیم‌ها در دست در محل نگه‌دارنده‌شان قرار نگرفته باشند، جریان برق به لامپ منتقل نمی‌شود تا روشن شود. با پیچ گوشتی پیچ‌ها را شل و سیم‌ها را از داخل آن خارج کنید. به کمک سیم‌چین سر سیم‌ها را لخت کنید و دوباره داخل محل نگه‌دارنده‌شان قرار دهید. اگر باز هم مشکل حل نشد، باید سرپیچ را بایک نمونه‌نه، جایگزین کنید. سیم‌ها را دوباره از سرپیچ در بیاورید و پیچ‌های سرپیچ را باز کنید. وقتی سرپیچ نور وصل و لامپ را اسوار آن کردید، فیوز برق را بالا بزنید و با روشنایی کارتان، خستگی در کنید.

پرونده‌های مجهول

اسکلت موجوداتی عجیب در زیرزمین یک یتیم‌خانه

در پرونده مجهول این هفته درباره یکی از باور نکر دنی ترین کشفیات دنیای خوانید



فاطمه قاسمی | مترجم

گویا دنیا هنوز قرار است با ناشناخته‌هایش ما را اغافل گیر کند. از گذشته‌های خیلی دور افسانه‌های زیادی از موجودات خیالی شنیده‌ایم که در هیچ دسته از موجودات شناخته‌شده امروزی جایی ندارند. با پیشرفت علم برخی از این موجودات به دنیای واقعی راه یافتند اما همچنان درباره حقیقی یا جعلی بودن برخی از آن‌ها در محافل علمی بحث بسیار است. در این مطلب یک مجموعه کشف‌شده از اسکلت‌های غیر معمول خواهیم دید که اگر متعلق به موجودات حقیقی باشند، دنیای ما را از آن چیزی که به‌نظر می‌رسد، مرموز تر می‌کند.

بر ملا شدن از یتیم‌خانه هنگام باز سازی

سال ۲۰۰۶ هنگام بازسازی یک یتیم‌خانه قدیمی و مترو که در لندن، یک کشف مرموز رخ داد. زیرزمینی پر از صندوقچه‌های بزرگ از ابزارهایی با کاربردها نامعلوم، دست‌نوشته‌هایی از اتفاقات غیر قابل‌باور و اسکلت‌های ناشناخته از موجودات کوچک و بزرگ پری گونه یا ژدهایی. آیا این‌ها ابزار و لوازم یک آزمایشگاه مخفی با اهداف محرمانه بودند یا دست‌سازهای ماهرانه برای وقت‌گذرانی؟ بر اساس اسناد موجود معلوم شد که مالک این مجموعه، «توماس تئودور مرلین» زیست‌شناس و باستان‌شناس علاقه‌مند به موجودات بیگانه و عجیب بوده‌است. مرلین در سال ۱۷۸۲ در خانواده‌ای اشرافی متولد شد و به‌نظر می‌رسد که همه عمرش را وقف مطالعه، سفر به دور دنیا و جمع‌آوری گونه‌های عجیب و تر سنساک می‌کرده‌است. طبق دست‌نوشته‌های مرلین، او همواره قصد داشته‌است مجموعه بی‌نظیرش را برای دانشمندان به‌نمایش بگذارد ولی گویا به دلایل نامعلومی

با ممانعت مقامات محلی روبه‌رو می‌شود. امروزه این

گنجینه به‌عنوان «مجموعه مرموز مرلین» مشهور است.

موجودات ناشناخته یا دست‌سازهای ماهرانه؟

سال‌ها پس از کشف این مجموعه، نویسنده و مجسمه‌سازی به نام «الکس سی اف» که به دنیای چیزهای نامتعارف علاقه‌مند است، دست به کار می‌شود تا با افتتاح موزه‌ای، این گنجینه غیر معمول را برای مردم به نمایش بگذارد. این نویسنده پیش از این هم به دنبال اثبات وجود یا نبود موجودات افسانه‌ای مثل «پاگنده» و «هیولای دریاچه لکنس» بوده‌است؛ موجوداتی

باتالزار

آیا خورشید هم به دور خودش می‌چرخد؟



مریم ملی | روز نامه نگار

هر وقت به خورشید نگاه کنید، همان شکلی است که قبلاً بوده. درست

است که جایش در آسمان عوض می‌شود ولی شکل خودش همیشه یک‌جور است (البته که نباید مستقیم به خورشید خیره شد). به‌نظر شما خورشید در فضا ثابت است یا دور خودش می‌چرخد؟ اگر به دور خودش می‌چرخد پس چرا همیشه همین شکلی است؟ مگر نباید سمت‌دیگرش با این طرفش فرق کند؟ ستاره‌شناس‌هایی که روی خورشید مطالعه می‌کنند و خوب می‌شناسندش، سال‌هاست هر روز باتلسکوپ‌های قوی از آن عکس می‌گیرند و باروز قبل مقایسه‌اش می‌کنند. آن‌ها با این کار متوجه شده‌اند، خورشید در ست مثل زمین به دور خودش می‌چرخد. احتمالاً ما می‌رسید چطور این موضوع را فهمید‌اند، خب خیلی ساده! لکه‌های تیره‌ای روی سطح خورشید وجود دارد که ستاره‌شناس‌ها آن‌ها را زیر نظر گرفتند و توی عکس‌ها دنبال‌شان کردند. آن‌ها متوجه شدند این لکه‌ها مدتی دیده می‌شوند و بعد برای مدتی محو می‌شوند. به این ترتیب بازیر نظر گرفتن یک لکه خاص و محاسبه زمان محو

دیدنی

چیزهایی که نمی‌دونی!



زیباترین شیرین‌کاری که بچگی بلد بودی؟

خودم: درآوردن صدای هلی کوپتر با دهن، البته هر دفعه کل اطرافیانم آب دهنی می‌شدن.

خودت بساز

کاکتوس کلید نگه‌دار



مهسا فارسی | روز نامه نگار

تا حالا به این فکر افتاده‌اید که جایی برای کلیدها بسازید؟ یک چیز ویژه که تکراری و معمولی نباشد؟ پس پیش به‌سوی یک ایده جدید برای «جا کلیدی». همان‌طور که در تصویر می‌بینید، برای درست کردن این جا کلیدی از کاکتوسی الهام می‌گیریم که خارهایش می‌شود جایی برای نشان‌دن کلیدها. ابعادش هم بستگی به سلیقه و انتخاب خودتان دارد و این که کجا قرار است بگذاردیش.

همه آن‌چه نیاز دارید:

تخته چوب یا آکاسیو، تعدادی میخ کبریتی، چکش، رنگ

قبل از هر چیز باید متریال دل‌خواه‌تان را انتخاب کنید. اگر از تخته چوبی می‌خواهید استفاده کنید، لازم است روی آن برشی با الگوی کاکتوس درآورید. برای این کار به احتمال زیاد باید از کارگاه تجاری بخواهید چنین سفارشی را برای‌تان آماده کند. در غیر این صورت برای راحت‌تر شدن کار می‌شود از آکاسیو مترآکم و محکم هم استفاده کرد که برش دور تادور آن قدری ساده‌تر است. باید با

دقت و حواس جمع، الگوراروی

آکاسیو بشکسید و با کاتر برش

بزنید. هر چند چوب ایستایی و

استحکام بیشتری برای اجرای

این ایده دارد. در ضمن باید

به فکر پایه کار هم باشید که

بیشتر شبیه گلدانی است پر از

سنگ‌ریزه برای این که کاکتوس

درون آن جا بگیرد و تکان

نخورد. در نهایت با استفاده از

رنگ سبز یا هر رنگی که دوست

دارید، کاکتوس را رنگ بزنید

و پس از آن میخ‌ها را به شکل

نامنظم روی آن بکوبید. نتیجه

کار، یک «جا کلیدی» زیباست

برای این که از داشتنش لذت

ببرید. کاکتوس‌های واقعی‌تان

را هم دور تادورش بچینید که

از تنهایی در بیاید. چطور بود؟

✓ شاید شما فکر دیگری برای پیاده کردن این ایده داشته باشید و از مواد دیگری استفاده کنید. اگر نتیجه بهتری گرفتید، آن را با ما هم در میان بگذارید.

آثار شما

جانی که فروخت

فاطمه فیروزی | ۱۶ ساله از بشرویه



را پایین می‌اندازد و از بین دوستانش رد می‌شود. چند دقیقه‌ای با هم در پارک می‌چرخند که پدر، مردی رامی‌بیند. به پسر می‌گوید بایستد و خودش به سمت مرد می‌رود. کمی حرف می‌زند، مرد راضی نمی‌شود و عصبانی است. پسر ۸ ساله، هیچ کدام از حرف‌ها را نمی‌شنود اما نگران است. چشم از آن‌ها بر نمی‌دارد و ناخنش را می‌جود. پدر می‌چرخد و از گوشه چشم پسر را می‌بیند. سرش را تکان می‌دهد و به زمین چشم می‌دوزد. چیزی می‌گوید و به سمت پسر می‌آید. دستش را می‌گیرد و همان‌طور که می‌خواهد حرف بزند به سمت مرد می‌پردش. صدای نفس‌هایش، بر خورد پاشنه شکسته کفش‌هایی که زمانی ورنی براق و قشنگی بودند با زمین سنگی و سرد پارک و صدای ضربان قلب پسرک. باور نمی‌کرد. تا وقتی که پدر، دست‌او را میان دستان کلفت و سنگین مرد با آن خنده موزیانه‌اش گذاشت؛ زمانی که بسته‌ای رسید به دست پدر و چشمانش اشتیاق غم‌باری داشتند. وقتی ضجه‌هایش میان دلش خاک شدند، وقتی پدر، جنسش را خرید و جان پسرش را فروخت.

بی اعصاب و سردرگم از خانه می‌زند بیرون. تنش داغ است و در سوز سرما، شرشر عرق می‌ریزد. باد، پوست صورتش را می‌سوزاند و نفس‌های داغ و لب‌های آتش گرفته‌اش کف می‌اش کرده‌اند. گیج شده و مغزش قفل کرده. بر می‌گردد و به سمت دیگر کوچ می‌رود. نه! باز هم می‌چرخد و راهش را عوض می‌کند. حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود که چند هزار تومانی ازش قرض بگیرد. اگر امروز جورش نکند، می‌میرد. خودش را به سمت خیابان اصلی می‌کشد. ماشین‌ها و موتور‌ها به سرعت و با سروصدا در هم می‌لولند. یکی از آن طرف یکی از این طرف، توی هم گم می‌شوند؛ درست عین افکارش پریشان و سردرگم. بالاخره خودش را به آن سمت خیابان می‌رساند. کنار ورودی پارک می‌ایستد و چشم می‌چرخاند. روی پاهایش بند نمی‌شود. جانش به همین خرید بند است اما کوپول؟ همان‌طور که پیاده‌روی کنار پارک را با قدم‌هایش متر می‌کند، پسرش را میان کودکانی که می‌دوند و جیغ و داد می‌کنند، می‌بیند. فکری به سرش می‌زند. اسمش را صدا می‌زند و اشاره می‌کند که بیاید. چهره پسر رنگ می‌بازد. سرش